جلسه 1751

شنبه 01/04/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به روایاتی بود که ارجاع داده بود شیعه را به فقهاء. که از این روایات استفاده شده بود جواز تقلید حتی اگر فتوای مجتهد مفید وثوق نباشد. برخی از این روایات را خواندیم، مثل این روایت که عبدالعزیز بن معتدی و حسن بن علی بن یقطین از امام علیه السلام پرسیدند لا اکاد اصل الیک اسئلک عن کل ما احتاج الیه من معالم دینی أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه ما احتاج الیه من معالم دینی؟ فقال علیه السلام نعم. که در نقل دیگر از عبدالعزیز بن مهتدی اینجور آمده است که: آخذ معالم دینی عن یونس مولی آل یقطین؟ قال نعم. که فرق این تعبیر با تعبیر قبلی این است که: در تعبیر قبلی سؤال از وثاقت یونس بن عبدالرحمن بود، اما کبرای جواز اخذ معالم دین از ثقه مفروغ عنه گرفته شده بود. أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه ما احتاج الیه من معالم دینی، آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است تا من معالم دینم را از او اخذ بکنم، جواب از صغری بود که بله یونس بن عبدالرحمن ثقه است. اما در این نقل که در خصوص عبدالعزیز مهتدی آمده و در رجال کشی هست، این هست که إن شقتی بعیدة فلست اصل الیک فی کل وقت فأخذ معالم دینی عن یونس؟ قال نعم. که در اینجا ممکن است گفته بشود که سؤال از کبرای اخذ معالم دین از یونس هم هست و امام بطور مطلق جواب دادند که بله مانعی ندارد که معالم دینت را از یونس اخذ کنی.

برخی روایات دیگر هم هست که البته ضعیف السند است، مثل روایت احمد بن حاتم که: کتبت الیه عمن آخذ عنه معالم دینی؟ و کتب اخوه ایضا، فکتب علیه السلام الیهما: فهمت ما ذکرتما فاصمدا فی دینکما، الا علی کل مسنّ فی حبنا و کل کثیر القدم فی امرنا. که اصل جواز اخذ معالم دین را حضرت تأیید کرد، فرمود به مسنّ در حب ما رجوع کنید.

ولی سند این روایت ضعیف است.

یا روایت تفسیر امام عسکری علیه السلام که معروف است که: من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه.

این روایت اخیر به نظر می رسد که دلالتش تمام باشد، فقط سندش مشکل دارد. چون حضرت تجویز کرد تقلید از فقیه عادل را مطلقا. بلکه اگر این روایت سندش خوب بود اطلاقش فرض اختلاف مجتهدین را شامل می شد. عالم و اعلم هر دو را شامل می شد. ولکن سند روایت ضعیف است.

اما روایات اخذ معالم دین یک اشکالی که به آنها شده است اشکال محقق اصفهانی است. محقق اصفهانی فرموده اند: در زمان ائمه اخذ معالم دین به اخذ حدیث بوده است نه اخذ فتوی. در آن زمان یعنی بیان حسی حکم شرعی مسموع از امام علیه السلام. مثل اینکه امروز نقله مسائل شرعیه در فتاوای مراجع که برای مردم بیان می کنند آراء مراجع را. در اینجا هم تعبیر می شده است افتاء یعنی بیان حکم. منتهی نه از روی اجتهاد این مفتی، بلکه صرفا بیان حکم شرعی می کرد که ظاهر کلام امام بود.

در جواب از این اشکال امام قده فرموده اند: نخیر، ما روایاتی داریم که مفادش این است که در آن زمان فتوای حدسی هم بوده و اجتهاد در بین اصحاب ائمه علیهم السلام وجود داشته است. ولذا اطلاق اخذ معالم دین شامل اخذ فتوای فقیه هم می شود.

ایشان استدلال کرده است به برخی از روایات، از جمله این روایت که: عبدالله کوفی خادم حسین بن روح از حسین بن روح نقل می کند که از امام عسکری علیه السلام سؤال کردند از کتب بنی فضال، حضرت فرمود: خذوا ما رووا و ذروا ما رأو. ایشان در کتاب الرسائل فرموده اند معلوم می شود که بنی فضال رأی فقهی و اجتهاد داشتند که می گوید ذروا ما رأوا.

اقول: این فرمایش ناتمام است. ذروا ما رأوا دلیل نمی شود که آنها رأی فقهی داشتند، آنها رأی داشتند ولو رأی اعتقادی. همان اعتقاد باطلشان که قائل بودند به امامت عبدالله افطح. همین کافی است که بگویند ذروا ما رأوا. ذروا ما رأوا دلیل نمی شود که اینها به نحو انحلال رأی اعتقادی و فقهی داشتند. رأی آنها را رها کنید، هر رأیی که داشتند که به نظر شما فاسد است. اما این را که نمی فهمیم که رأی فقهی هم داشتند. قدر متیقن این است که رأی اعتقادی داشتند که باطل بود و قائل به امامت عبدالله افطح بودند.

ولی انصاف این است که در رد فرمایش محقق اصفهانی ما احتیاج نداریم به این روایت. همین تعبیر که راجع به امثال زراره و محمد بن مسلم و معروف بن خربوذ و ابی بصیر و برید و مانند اینها شده به عنوان فقهاء، غیر از اینکه از روایات ما استفاده می شود کلام کشی هم هست که و اقروا لهم بالفقه و العلم، طبعا فقیه در آن زمان صرف راوی حدیث نبود، و احادیث مثل فتاوای مراجع منقح نبود که بگوئیم بله آقا رساله را نگاه می کند و از روی رساله برای مردم مسئله می گوید. نیاز داشت به سبک سنگین کردن روایات و حمل بعضی روایات بر تقیه. این می شود اجتهاد.

پس این اشکال که این روایاتی که راجع به اخذ معالم دین هست از مثل یونس بن عبدالرحمن و مانند او این ظهور ندارد در اخذ فتوی بخاطر اینکه در آن زمان اجتهاد نبود، نخیر این درست نیست.

منتهی اشکال ما راجع به این روایات (غیر از روایت فللعوام أن یقلدوه که فقط اشکال سندی می کنیم) این بود که اینها بیان قضایای خارجیه بوده است. خطابی بود از امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مهتدی یا حسن بن علی بن یقطین که در یک نقل سؤال این دو از وثاقت یونس بن عبدالرحمن بود، و در نقل دیگر سؤال عبدالعزیز بن مهتدی از این است که آیا جائز است اخذ کنیم معالم دین را از یونس، که این هم با توجه به نقل اول محتمل است که سؤال از صغری بوده است، نه بیان کبری. ولذا اولا محتمل است که امام علیه السلام با توجه به خصوصیات یونس و عبدالعزیز بن مهتدی و حسن بن علی بن یقطین قرینه عرفیه داشتند که اینها دنبال اخذ حدیث هستند از یونس. علم غیب نمی خواهد تا بگوئیم امام در جواب از سؤال علم غیب را اعمال نمی کردند. شاید ظاهر حال این دو نفر و یونس این بود که این دو نفر از یونس اخذ معالم دین می کنند به نحو تلقی حدیث.

نفرمائید که در تلقی حدیث تعبیر نمی شود اخذ معالم دین.

نخیر، شما وقتی بروید سراغ یک راوی حدیث راجع به یک حکم شرعی سؤال کنید و او حدیثی برای شما بخواند، شما این حدیث را بشنوید و طبق فهم خودتان جواب را بگیرید نه اینکه تقلید کنید از این راوی حدیث در فهم حدیث، صدق می کند که معالم دینتان را از این آقا گرفتید.

ثانیا: برفرض این دو نفر می خواستند تقلید بکند یا اطلاق اخذ معالم دین شامل تقلید از یونس بن عبدالرحمن هم می شد، در مقام بیان کبری که نبودند. سؤال از وثاقت یونس بن عبدالرحمن بود، کبری را مفروغ عنه گرفتند، امام فرمود بله یونس ثقه است. نمی شود از آن در کبری یک اطلاق گیری کرد. مثل اینکه سؤال کنند که فلانٌ عادل نصلی خلفه؟ امام جواب بدهند نعم. خب این اطلاق ندارد که نصلی خلفه صلاة نافلة أو فریضة. نه، همان حکمی که عادل دارد که تجوز الصلاة خلفه به همان کیفیتی که هست می خواهیم ببینیم شامل زید هم می شود یا نمی شود. بله نقل دوم سؤال از وثاقت یونس نیست ولی محتمل نیست عرفا که نقل دوم نقل مستقلی باشد. بلکه نقل اول مفسر نقل دوم است که یک بار از امام سؤال کرده است، دیگر دو بار که نمی آید سؤال کند. و احتمال دارد طبق نقل اول سؤال از صغری بوده است. آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است که معالم دین را از او اخذ کنیم به همان کیفیتی که از ثقه اخذ می کنیم، حالا از ثقه اخذ حدیث می کنیم یا اخذ فتوی می کنیم و وثوق پیدا می کنیم از قول او، یا اخذ فتوی بکنیم فتوای او را عمل کنیم در صورتی که ظن نوعی به صدق او داشته باشیم یا ظن نوعی به کذب او نداشته باشیم، ظن نوعی به خطاء او نداشته باشیم، در مقام بیان این خصوصیات نبوده است. ولذا نمی شود اطلاق گیری کرد.

راجع به روایت علی بن مسیب همدانی که امام علیه السلام فرمود: علیک بزکریا ابن آدم المأمون علی الدین و الدنیا همین بیان می آید که سؤال از صغری بود نه از کبری. لست اصل الیک فی کل وقت ففمّن آخذ معالم دینی؟ قال من زکریا ابن آدم المأمون علی الدین و الدنیا. اما کیفیت اخذ معالم دین به چه نحو است؟ شاید قرینه بوده است که در احادیث می خواست رجوع کند به زکریا بن آدم. برای امام روشن بود که زکریا بن آدم فقیه نیست و علی بن مسیب می خواهد نقل احادیث را از زکریا بن آدم بشنود. و یا اگر هم اخذ فتوی بود اطلاق ندارد که به هر نحوی فتوای فقیه حجت است ولو مفید وثوق نباشد، ولو ظن به خلاف داشته باشیم.

سؤال وجواب: زکریا بن آدم در قم بود شاید افضل و اشرف از بقیه بود. یا شاید در دسترس تر بود وعلی بن مسیب همدانی با او بیشتر می توانست ارتباط برقرار کند. یا از باب ذکر یکی از افراد. اگر کسی بگوید من سرماخورده ام به چه کسی رجوع کنم آیا شما اسم صد تا دکتر را می برید؟ یک دکتر را نام می برید می گوئید برو پیش او.

یا صحیحه شعیب هم این است که: به امام علیه السلام عرض می کند که: ربما احتجنا أن نسئل عن شیء فمن نسئل؟ از چه کسی سؤال کنیم در هنگامی که احتیاج به سؤال از حکم شرعی داریم؟ حضرت فرمود از ابی بصیر سؤال کنید. خب این بیان صغری است، اما از ابی بصیر سؤال می کنید او فتوی می دهد یا نقل حدیث می کند؟ اگر فتوی داد آیا فتوای او حجت است مطلقا یا فی الجمله؟ در مقام بیان این جهات نبوده است.

یا صحیحه ابن ابی یعفور؛ ابن ابی یعفور به امام علیه السلام عرض می کند که نمی توانم همیشه خدمت شما برسم. بعضی از شیعیان می آیند سؤال دارند لیس عندی کل ما یسئلنی عنه، که ظاهر این کلام این است که من حدیثی ندارم راجع به این موضوع. حضرت فرمود ما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی، فإنه سمع من أبی و کان عنده وجیها. شاید قرینه بوده است که ابن ابی یعفور نمی خواهد تقلید کند از محمد بن مسلم، چون خودش فقیهی بود که از دیگران تقلید نمی کرد. تعبیر هم مناسب با سماع حدیث و نقل حدیث است. لیس عندی کلما یسئلنی عنه، خب احادیث نزد این اصحاب بوده است. بعد هم راجع به محمد بن مسلم فرمود که چه چیزی مانع تو می شود که رجوع کنی به محمد به مسلم؟ او از پدرم احادیث زیادی شنید. این اطلاق ندارد نسبت به تقلید. چون قضیه خارجیه است، شاید قرینه حالیه بود و قرینه لفظیه هم به نظر ما هست که این راجع به تلقی حدیث از محمد بن مسلم بود.

و همینطور معتبره یونس: أما لکم من مفزع أما لکم من مستراح تستریحون الیه ما یمنعکم من الحارث بن المغیرة النصری، خب رجوع به حارث بن مغیرة النصرة بکنید اما در چی؟ حارث بن مغیرة النصری مفزع و مستراحی است که تستریحون الیه اما شاید در تلقی احادیث از او بوده است. شاید مخاطبین این حدیث فقهاء بوده اند مثل یونس بن یعقوب. می گوید کنا عند ابی عبدالله، گروهی بودند شاید از فقهاء بودند. فرمود بروید احادیث را از حارث بن مغیرة النصری یاد بگیرید، خب شاید اینها شأنشان شأن سماع احادیث بود.

وبرفرض هم اطلاق داشته باشد نسبت به فتوی، بیان نکرده است که فتوی حجت است مطلقا. بروید سراغ حارث بن مغیرة النصری، نمی خواهید یک جائی مفزعی و آرامش گاهی داشته باشید، چرا نمی روید سراغ حارث بن مغیرة؟.

سؤال وجواب: اطمینان به شخص بوده نه اطمینان به عدم خطاء. این را نمی گوئیم. ولی اطلاق ندارد. الان جمعی از فضلاء حوزه نزد یک مرجع تقلیدی باشند ایشان همین تعبیر را بکند که شما نمی خواهید یک آرامشگاهی داشته باشید که بروید سراغ او؟ چرا نمی روید سراغ فلانی؟. خب برای تقلید می گوید بروید سراغ فلانی؟ نه، قرینه حالیه است که برای بحث از احادیث و امثال آن است.

یا روایت علی بن سوید که امام در زندان بود، فرمود لا تأخذنّ معالم دینک من غیر شیعتنا، معالم دینت را از غیر شیعه ما نگیر، اینها خائن هستند. إنهم ائتمنوا علی کتاب الله فحرّفوه، اینها قرآن را هم تحریف کردند، تحریف معنوی کردند. ببینید اولوا الامر را بر چه کسانی تطبیق کردند!. پس مفهوم ندارد که پس اخذ معالم دین مطلقا از شیعه و علماء شیعه بکنید روایة و فتوی، آن هم فتوی را عمل کنید مطلقا، وثوق پیدا کنید نکنید، ظن به خلاف پیدا کنید نکنید. نه، مفهوم اینطوری ندارد. فرمود لا تأخذنّ معالم دینک من غیر شیعتنا، اما از شیعه چطور اخذ معالم دین کنید که اطلاق ندارد.

و اما صحیحه حمیری که از قول احمد بن اسحق نقل کرد از امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام. امام هادی علیه السلام در جواب احمد بن اسحق که گفت من اعامل و عمن آخذ وقول من اقبل؟ فرمود العمری ثقتی فما أدی الیک فعنی یؤدی. همین سؤال را احمد بن اسحق از امام عسکری علیه السلام که کرد حضرت پسر عمری را هم اضافه کردند، العمری و ابنه ثقتان.

خب این هم انصافا اطلاق ندارد نسبت به اخذ فتوی از عمری و پسر عمری. چرا؟ برای اینکه ظاهر این تعبیر که ما قال لک عنی فعنی یقول و ما أدی الیک عنی فعنی یؤدی وثاقت در نقل قول امام علیه السلام است. می گوید اینها ثقه اند هر چه بگویند از طرف من می گویند. این چه ربطی دارد به تقلید. و اساسا عمری و پسر عمری معروف نیست که فقیه بوده اند. راجع به این است که هر چه می گویند از طرف من می گویند چون ثقه اند.

ولذا انصاف این است که این هم راجع به تقلید نیست.

و اما مقبوله عمربن حنظله، این مقبوله راجع به قضاوت است و موردش قضاوت در شبهه حکمیه است.

اینکه آقای سیستانی فرموده اند موردش تقلید است. نه، ظاهرش تحاکم است وقضاء است. خب در مورد قضاء بالاخره باید فصل خصومت بشود دیگر. نمی شود حجیت قضاء قاضی را ولو در شبهات حکمیه مشروط کنیم به اینکه وثوق آور باشد. اینطور که فصل خصومت نمی شود. روایت در باب حجیت فتوی نیست، راجع به جواز قضاء فقیه عادل است ولو در شبهات حکمیه.

 اما توقیع اسحق بن یعقوب؛ اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات حدیثنا. حالا بگذریم که سند این توقیع مشتمل بر اسحق بن یعقوب است، که تلاش شده است که توثیق بشود. مرحوم آقای صدر تنها دلیلش بر ولایت فقیه همین توقیع اسحق بن یعقوب بود و تلاش می کرد سندش را هم درست کند، که اسحق بن یعقوب که اینجور نقل می کند که امام به من نامه نوشت، این یا باید جعال وضاع باشد که دروغ به امام نسبت بدهد، که اگر اینطور بود که حالش بر کلینی مخفی نمی ماند که کلینی فریب او را بخورد. اگر وضاع جعال نبوده خب امام طبق نقل اسحق بن یعقوب نامه نوشته به اسحق بن یعقوب. اگر دروغ بگوید یک دروغگوی عادی نیست که حالش بر مرحوم کلینی مشتبه بشود. اگر دروغ بگوید از آن دروغ های وحشتناک است دیگر خیلی باید رذل باشد که بیاید به امام حجت علیه السلام نسبت دروغ بدهد که امام علیه السلام نامه ای به من نوشت و جواب داد از مسائلی که اشکلت علیّ.

اقول: این فرمایش آقای صدر مطلب خوبی است، ولی ما یک احتمال دیگری می دهیم وآن اینکه اسحق بن یعقوب آدم خیلی بدی نبوده وضاع جعال نبوده اما خیلی اهتمام به دقت در نقل نداشته است. اصلش درست است امام نامه نوشته، اما وقتی می آید نقل می کند حالا یک کلمه بیفتد یک کلمه زیاد بشود مثل افرادی عادی خیلی اهمیت نمی داده است. ثقه نبوده اما نه به این معنا که وضاع جعال بوده است. نه وضاع جعال نبوده اصل مطلب درست است ولی دقیق نقل نکرده است. اگر از روی متن و نوشته برای کلینی می خوانده که هیچ، ولی این ثابت نیست.

سؤال وجواب: توقیعات که مستقیم دست اسحق بن یعقوب نرسید، وسائطی بودند. واسطه اول نائب خاص امام بود. نائب خاص امام در بغداد بود. بین نائب خاص امام وشیعه وکلائی بودند در بلاد که یرد علیهم التوقیعات که توقیعات از نائب خاص فرستاده می شد به اینها، بعد اینها توقیعات را توزیع می کردند به افرادی که طلب توقیع کرده بودند. در کتاب الغیبة شیخ طوسی راجع به این وسائط که نام می برد می گوید اینها ثقات بوده اند. آقای صدر اینجا هم اشتباه کرده فکر کرده طبق شهادت شیخ طوسی در کتاب الغیبة ثقات ترد علیهم التوقیعات یعنی هر کسی که امام علیه السلام توقیع برای او می فرستاد مثل اسحق بن یعقوب او ثقه بود. این اشتباه است. اینکه در کتاب الغیبة شیخ طوسی می گوید افرادی بودند که کانت ترد علیهم التوقیعات یعنی این وسائط دوم که در قم یک شخصی بود و در ری شخص دیگری بود که نواب امام علیه السلام در بغداد توقیعات مربوط به قم را می فرستادند به این آقا در قم. نام می برد شیخ طوسی در کتاب الغیبة. اینها ثقات بودند. قوم ثقات کانت ترد علیهم التوقیعات اینها بودند. نه اینکه هر کسی که امام علیه السلام جواب نامه اش را می دهد او ثقه بوده است. نه، دقیقا عبارت شیخ طوسی این است که جماعتی بودند ثقات کانت ترد علیهم التوقیعات که اینها بین نواب خاصه امام که در بغداد بودند وبین عامه شیعه واسطه گری می کردند.

ولذا اسحق بن یعقوب جزء اینها که نبود، نامه ای داده بود از طریق همین وسائط و امام علیه السلام جواب داده بودند. حالا این نامه را هر کجا می رسد از روی متن بخواند و کلینی هم بگوید باید متن نامه را به من بدهی؟! با اینکه خود کلینی هم این نامه را در کافی نیاورده بلکه شیخ طوسی در کتاب الغیبة و صدوق در کمال الدین این نامه را از کلینی نقل کرده اند، حالا شاید در کتاب رسائل الائمه که تألیف کلینی است این نامه وجود داشته نمی دانیم، خب از کجا معلوم کلینی متن نامه را از اسحق بن یعقوب گرفته است. اسحق بن یعقوب شاید حفظی مطالب را گفته وآدم خیلی دقیقی هم نبوده است. و این اسحق بن یعقوب خیلی آدم ممتازی هم نیست که بعضی گفته اند ایشان از علماء جلیل القدر بوده است. نه، سؤالهایش را نگاه کنید، سؤال می کند از فقاع، سؤال می کند از قتله امام حسین علیه السلام. یک سؤالهایی که اصلا برای شیعه خیلی واضح است برای او واضح نیست و سؤال می کند.

پس سند روایت مشکل دارد.

دلالت روایت هم مجمل است. اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها، آیا مراد فارجعوا فیها أی فی حکمها للتقلید است، این یک احتمال است، و یک احتمال هم دارد که راجع به ولایت فقیه باشد. اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها، نگفت فی حکمها، راجع به خود حوادث واقعه رجوع کنید به فقهاء تا اعمال ولایت بکنند. شاید این باشد.

پس این روایت هم به نظر ما دلالتش تمام نیست.

خلاصه عرض ما این شد که ما یک روایت تام السند والدلالة که اطلاق داشته باشد نسبت به جواز تقلید پیدا نکردیم. بلکه اصل جواز تقلید را هم از این روایات نمی توانیم استفاده کنیم. تنها دلیل ما سیره متشرعه بود و مقدمات انسداد.

این راجع به بحث از جواز تقلید.

تنبیهاتی در مقام هست که ما بطور مختصر برخی از این تنبیهات را عرض می کنیم. والحمد لله رب العالمین.